

ضرورت تاریخ‌نگاری مستند مشروطه

(واکاوی مشروطیت در بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی)

چندی پیش شورای مرکزی و کمیته‌های علمی همایش صدمین سالگرد مشروطیت با رهبر معظم انقلاب اسلامی دیدار کردند. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در این دیدار، نقش علما در مشروطیت، سابقه فعالیت سیاسی روحانیون پیش از دوره مشروطیت و شاخصه فعالیت آنها در این دوره، توجه به وجه ضدسلطه بیگانه در حرکت مشروطیت، اهداف انگلیس در قضیه مشروطیت و بعد از آن، تأثیر جنگ جهانی اول و پیروزی جبهه انگلیس و نقش مشابه این کشور در عراق، شعار عدالتخواهی علما و تأسیس عدالتخانه و توجه به عدالت اسلامی، شگرد غربیها و مشخصاً انگلیسیها در سوء استفاده از مشروطه و همچنین غفلت برخی علما در ماجرایی مشروطیت را مورد بررسی و واکاوی محققانه قرار دادند.

نظر به اهمیت این سخنرانی در آستانه یکصدمین سالگرد مشروطیت متن کامل آن به حضور علاقه‌مندان ارائه می‌شود.

بسم الله الرحمن الرحيم

اولاً از آقایان خیلی متشکریم. هر دو مقوله، حقاً و انصافاً در خور توجه فکریهای نقاد محققان و صاحب‌نظران هست.

من در مقوله خود مسئله مشروطیت چند نکته در ذهنم هست که آنها را عرض می‌کنم. آقای نجفی درست گفتند که اگر ما چشم‌انداز گذشته را درست تشخیص بدهیم، برای ترسیم چشم‌انداز آینده، خیلی مؤثر خواهد بود؛ و اصلاً معرفت و شناخت جریانها جز با این کار ممکن نیست. بنابراین، نگاهی بکنیم و ببینیم چه اتفاقی در مشروطیت افتاد. البته با دوستان در دو سال قبل هم که جلسه داشتیم، صحبت‌هایی در این زمینه‌ها شد و من، فی‌الجمله، در جریان تفکرات و اقدامات آقایان هستم که جهت‌گیریهایشان کاملاً درست است، متها حالا آنچه که به ذهنم می‌رسد، عرض کنم:

انجمنهای پنهان

در مشروطیت، نقش علما نقشی نیست که قابل مقایسه با نقش دیگران باشد. در سالهای پیش از مشروطیت یعنی سالهای سلطنت مظفرالدین‌شاه، انجمنهای پنهانی تشکیل می‌شد و نشستهای گوناگونی بود که هم علما، هم غیرعلما در آن بودند و آثار آنها در مشروطیت منعکس است؛ منتها آن چیزی که مشروطیت را به ثمر رساند، این انجمنها نبود؛ آن حضور مردمی‌ای بود که جز با فعالیت و تأثیر علما امکان‌پذیر نبود؛ یعنی اگر فتوای آخوند نبود، فتوای آشیخ عبدالله مازندرانی و امثال اینها نبود، اصلاً امکان نداشت این حرکت در خارج تحقق پیدا کند. علاوه بر اینکه در همان کارهای دسته‌جمعی خصوصی نه عوامی هم باز علما نقش غالب را داشته‌اند. شما نگاه کنید ببینید در همان وقتی که انجمنهای مشروطیت، یعنی انجمنهای بعد از فرمان، تشکیل شد، مؤثرترین آدمها در مهم‌ترین مراکز کشور، علمایند. انجمن تبریز را ببینید، انجمن مشهد را ببینید، انجمن رشت را ببینید، اینها جاهای حساسند که عناصر اصلی و مؤثرشان، علما هستند. بنابراین، نقش روحانیت در مشروطیت، اولاً نقشی نیست که قابل انکار باشد، ثانیاً قابل مقایسه باشد با نقش دیگرانی که بودند، روشنفکرها و در مرحله بعد بعضی از صاحبان قدرت و متنفذان دولتی.

وجه ضدسلطه

وقتی به علما نگاه می‌کنیم، می‌بینیم سابقه فعالیت علما خیلی بیش از دوره مشروطیت است. شاخصه آن فعالیت‌های قبلی، «ضدبیگانه بودن» بود. اصلاً وجه ضداستبدادی در فعالیت‌های علما، یک وجه منطوقی در جنبه ضدبیگانه بود. مثلاً فتوای مرحوم میرزای شیرازی، اقدام مرحوم ملا علی‌کنی در قضیه رویتر و از این قبیل، قبل از آنها، در قضایای مبارزه با روسها، اصل حرکت مرحوم آخوند در جهت تهدید روسها برای اشغال ایران، و بقیه این کارهایی که شما می‌بینید، وجه غالب و اصلی بوده است و البته در مسئله مشروطیت، وجه ضداستبدادی هم در حرکت علما واضح و روشن شد که حال عرض می‌کنم که چگونه این شکل گرفت.

مبدأ استبداد

ما از این مقدمه چه نتیجه‌ای می‌گیریم؟ نتیجه این است که اگر کسی وجه ضدسلطه بیگانه را در حرکت مشروطه ندیده بگیرد، مثل این است که ماهیت و هویت این حرکت

را ندیده گرفته خود این، می‌تواند برای ما تفسیر و تحلیل کند. دعوایی را که علمای داخل در مشروطه با غیر خودشان داشته‌اند؛ در درجه اول، مرحوم شیخ فضل‌الله و کسانی از قبیل ایشان، در درجه بعد، مرحوم سید عبدالله بهبهانی و مرحوم سید محمد طباطبایی و بقیه کسانی که باز از علما بودند و بعد، از مشروطه برگشتند. در نتیجه، مسئله ضدسلطه بیگانه را باید حتماً در نظر گرفت.

من حالا یک نگاهی می‌کنم به حرکت مشروطیت، یعنی از سال ۱۲۸۵ شمسی تا ۱۲۹۹، ۱۴ سال است. آقای حداد فرمودند: ۱۹ سال؛ به لحاظ سلطنت رضاشاه. در حالی که آن را اصلاً به حساب نیاورید. حکومت رضاشاه از سلطنتش که شروع نشد، از کودتای ۱۲۹۹ شروع شد؛ اصلاً استبداد از آن وقت شروع شد و آن استبداد قاهر رضاخانی سردار سپه بود که توانست سلطنت را مثل یک میوه رسیده‌ای بگذارد در دامن او، و آلا امکان نداشت. پس مبدأ استبداد دوم را، سال ۱۲۹۹ بگذارید.

نقطه شروع تهاجم انگلیس

حرکت انگلیسها که فعال مایشاء در قضیه مشروطیت و مابعد مشروطیت بودند، در چه دوره‌ای از تاریخ غرب و تاریخ انگلیس واقع می‌شود؟ شروعش از وقتی است که غربیها و اروپاییها در اوج نشاط تمدن و پیشرفت علمی و سیاسی‌اند؛ یعنی یک حرکت پر نشاط امیدوار مهاجمی به همه دنیا دارند، که شما ببینید دوران استعمار در اینجا به اوج رسیده؛ یعنی همه جا، در واقع همه جای مناطق زرخیز عالم، تحت استعمار است و یکی از جاهایی که باید تحت استعمار قرار بگیرد، این منطقه نفتخیز است، که نقش نفت تازه و به مرور برای غربیها واضح می‌شود و شاید در آن روز مهم‌تر از نفت برای آنها مسئله ایجاد یک حائلی برای هندوستان بود، چون هندوستان برای انگلیسها خیلی مهم بود و مناطق ایران و عراق حائلی بودند که نگذارند روس تزاری به هندوستان دست پیدا کند. بنابراین، ایران یکی از آماجها و اهداف حتمی انگلیسهاست.

توطئه حذف ارکان

در آن ۱۴ سال اینها چه کار کردند؟ اول، فرصت‌طلبی کردند و تا این حرکت و در واقع مطالبه عدالتخواهان مشروطیت را در ایران حس کردند. عوامل شان اینجا بودند و از نزدیک می‌دیدند. خیلی ماهرانه روی این حرکت دست گذاشتند و آن را در اختیار گرفتند. جزو اولین کارهایی هم که کردند، این بود که ارکان اصلی جنبه دیگر این حرکت

را که جنبه دینی و ملی باشد، از صحنه حذف کردند، بعد هم با استفاده از هرج و مرجی که در ایران به وجود آمد. می‌توان احتمال دارد که خیلی از این موارد هرج و مرج (حوادث آذربایجان، حوادث شمال غربی کشور و مسئله ارومیه) با تحریک خود اینها بوده، که قرائنی هم دارد. اتفاقاً «کسروی» حوادث شمال غربی کشور و مناطق آذربایجان غربی فعلی را خیلی خوب تشریح می‌کند و انسان می‌بیند چه اتفاقی آنجا افتاده. زمینه را برای یک حکومت استبدادی مطلق، یعنی همان چیزی که مشروطه ضد او آمده بود، فراهم کردند و بعد هم در ۱۲۹۹ این مستبد را آوردند سرکار؛ یعنی ۱۴ سال طول می‌کشید تا جامعه استبدادی‌ای را که به وسیله نهضت ملی و اسلامی مردم داشت مضمحل می‌شد، با مقدماتی که خودشان انجام دادند، به یک جامعه استبدادی غیرقابل اضمحلال تبدیل کنند.

قدرت جدید

در این اثنا، جنگ جهانی اول هم اتفاق می‌افتد که با پیروزی جبهه‌ای که انگلیسها در آن هستند، به انگلیسها یک قدرت جدیدی می‌دهد و اینها می‌توانند آزادانه هرکاری بکنند. می‌دانید که اینها در همین سالها عراق را هم فتح کردند؛ یعنی مابین سالهای ۱۹۱۴ و ۱۹۲۰؛ در واقع ۱۳۳۳ قمری تا ۱۳۳۸ قمری، اینها درباره عراق یک سلسله اقداماتی را شروع کردند که انسان می‌فهمد که این اقدامات، اولاً با پشتگرمی اینها به پیروزی در جنگ بوده، ثانیاً به دلیل تسلط بر ایران بوده است. اینها در ۱۹۲۰ توانستند عراق را قبضه کنند که «ثورة العشرین» انقلاب ۱۹۲۰ عراقیها کاملاً سرکوب شد و اینها حکومت را به وجود آوردند. در همان سال ۱۲۹۹ یعنی تقریباً در یک سال؛ حالا شاید از لحاظ ماههای میلادی یک سال این‌ور و آن‌ور باشد. رضاخان سرکار آمده؛ و در ۱۹۲۰ یا ۲۱ هم ملک فیصل اول در عراق سرکار آمده و پادشاهی کاملاً در مشت انگلیسها بوده و به وسیله خود آنها در آنجا به وجود آمده؛ یعنی یک حرکت کاملاً حساب شده دقیق خوبی را انگلیسها انجام دادند.

حقیقت صحنه

من البته نمی‌خواهم از اهمیت مشروطه که آقایان فرمودند در تاریخ کشورمان، که درست است، صرف‌نظر کنم، این چیز خیلی مهمی است و قابل انکار نیست؛ مثل خیلی از کارهایی که دشمنان یک ملتی کرده‌اند، اما آن کار به مرور تبدیل شده به چیزی که به

نفع آن ملت است. حالا مشروطه را که خود ملت ما شروع کرد، او استفاده کرد! اما مثلاً فرض کنید که حزب کنگره هند را انگلیسها به وجود آوردند، ولی استقلال هند به وسیله حزب کنگره انجام گرفت! یعنی خود این به مرور زمان تبدیل شد به پایگاهی علیه انگلیسها. این ممکن است و ایرادی ندارد. بنابراین، شما به مشروطه افتخار بکنید و مشروطه را جزو نقاط عطف تاریخ ایران بدانید؛ اما حقیقت صحنه، آنچه در خارج واقع شد این است.

حالا ما بینیم نهضت علما چه بود. به نظر من روی آن خیلی کار نشده و یکی از نقاطی که حتماً باید رویش تکیه بشود، این است که نهضت علما چه بود؟

فراتر از درخواست اخلاقی

نکته اول این است که شعار علما، «عدالتخواهی» بود. به طور مشخص آنچه که می‌خواستند «عدالتخانه» بود. این، یک توقع اخلاقی نبود؛ چون خواست عدالت چیزی نبود که این همه سروصدا بخواهد. اگر یک درخواست و توصیه اخلاقی بود، این چیزی است که همیشه بوده و همیشه علما و بزرگان، مردم را به عدلت یا حکام را به عدالت تشویق می‌کردند؛ اما این جنجالی که به وجود آمد و آن تحصن‌ها، آن ایستادگیها و بعد مقابله‌هایی که با دستگاه استبداد شد و فداکارهایی که انجام گرفت، فقط یک درخواست اخلاقی محض نبود، بلکه آنها چیز دیگری را که فراتر از یک درخواست اخلاقی بود، می‌خواستند.

انفجار غده

نکته دوم اینکه آن عدالتی که اینها می‌خواستند، دقیقاً و مستقیماً عدالت در زمینه مسائل حکومتی بود؛ چون مخاطب اینها حکومت بود. می‌دانید که قضایا از عملکرد حاکم تهران شروع شد؛ آن جنجال در مسجد جامع ظاهراً. البته همه اینها در زمینه‌های تاریخی دارد و معلوم است. اما این غده اینجا بود که سر باز کرد و منفجر شد. بنابراین، مخاطب این عدالتخواهی، حکومت و دولت بود و آحاد مردم، تجار، بقیه کسانی که ظلم می‌کنند در خلال جامعه نبودند، بلکه محور و مرکز اصلی حکومت بود.

عدالتخانه در برابر سربازخانه

نکته سوم این است که آنچه اینها می‌خواستند، یک بنیاد تأمین‌کننده عدالت بود که

اسمش را می‌گذاشتند «عدالتخانه». حالا این عدالتخانه چه جور تفسیر می‌شد، ممکن است در نظر خود آنها هم واضح نبود. ما ادعا نمی‌کنیم که نسخه عدالتخانه مثل نسخه مشروطیت که در نظر اروپاییها و غربیها یک نسخه عمل شده واضحی بود و روشن بود که چه می‌خواهند در نظر علما و متدینین هم به همین وضوح بود، نه، لیکن فی الجمله این بود که می‌خواستند یک دستگاه قانونی‌ای وجود داشته باشد که بتواند پادشاه و همه سلسله مراتب حکومتی را تحت کنترل و نظارت خودش قرار بدهد. تا چه؟ تا اینها ظلم نکنند؛ تا عدالت تأمین بشود، یعنی دستگاه این جور می‌خواستند. حالا این می‌توانست تفسیر شود به مجلس شورای ملی یا مجلس شورای اسلامی، می‌توانست تفسیر شود به یک چیز دیگر. آنچه آنها می‌خواستند، یک نهاد علمی و یک واقعیت قانونی بود که قدرت این را داشته باشد که جلوی شاه را بگیرد؛ چون شاه اسلحه و سرباز داشت که اگر می‌خواستند جلوی او را بگیرند، طبعاً بایستی این دستگاه قدرتی فراتر از سرباز و سربازخانه داشته باشد. اینها را بایست فکر کرد که اگر می‌خواستند، دنبال این بودند، قاعدتاً فکر این را هم می‌کردند، یعنی طبعاً منابع مالی و منابع نظامی در اختیار او قرار می‌گرفت، تا بتواند اجرای عدالت کند و عدالت را بر حکومت و بر شخص شاه تحمیل کند.

نفوذ نسخه غربی مشروطه

نکته آخر هم اینکه معیار این عدالت، قوانین اسلامی بود؛ یعنی عدالت اسلامی می‌خواستند؛ در این هیچ تردیدی نیست و این را بارها و بارها گفته بودند. آنچه که مورد درخواست مردم بود، این بود که متنش هم مواد اسلامی و احکام اسلامی و قوانین اسلامی است. انگلیسها، همانطور که شما فرمول واقع شده خارجی‌اش را به روشنی می‌دانید، آمدند بر این موج فرصت طلبانه مسلط شدند و این را گرفتند و از شاه عبدالعظیم هدایتش کردند به سفارت انگلیس، بعد هم گفتند مشروطه! مشروطه هم از نظر الهام‌دهندگان معلوم بود که معنایش چیست! کسانی هم که تحت تأثیر اینها بودند، در درجه اول روشنفکرهای غرب‌زده بودند که البته قدرت‌طلبی هم در آنها مؤثر بود؛ یعنی این طور نبود که ما فرض کنیم روشنفکرهای آن زمان از قبیل همین افرادی که اسم آوردید که تاریخها را نوشته‌اند و در انجمنها حضور داشته‌اند، صرفاً می‌خواستند نسخه غربی مشروطیت در ایران تحقق پیدا کند؛ ولو خود آنها کنار بمانند؛ نه، به هیچ وجه این را نمی‌خواستند. آنها می‌خواستند در حکومت باشند؛ کما اینکه برای این کار تلاش

هم کردند و کسانی که به اینها ملحق شدند؛ از قبیل تقی زاده و غیراو، می خواستند در حکومت حضور داشته باشند. پس، فعالان روشنفکر این طور بودند. علاوه بر این، عده ای از قدرتمندان و رجال حکومتی هم بتدریج وارد این ماجرا شدند. بنابراین، حقیقت آنچه که در صحنه اتفاق افتاده این است.

شگرد فریب

نکته ای که در کنار این مسئله مورد توجهم هست، این است که چه شد که غربیها، مشخصاً انگلیسیها، در این مسئله کامیاب شدند؛ از چه شگردی استفاده کردند که کامیاب شدند. در حالی که مردم که جمعیت اصلی هستند، می توانستند در اختیار علما باقی بمانند و اجازه داده نشود که شیخ فضل الله جلو چشم همین مردم به دار کشیده شود، قاعده قضیه این بود. به نظر من مشکل کار از اینجا پیش آمد که اینها توانستند یک عده ای از اعضای جبهه عدالتخواهی، یعنی همان اعضای دینی و عمدتاً علما را فریب بدهند و حقیقت را برای اینها پوشیده نگه دارند و بین شان اختلاف ایجاد کنند. انسان وقتی به اظهاراتی که مرحوم آسید عبدالله بهبهانی و مرحوم سید محمد طباطبایی در مواجهه و مقابله با حرفهای شیخ فضل الله و جناح ایشان داشته اند، نگاه می کند، این مسئله را در می یابد که عمده حرفها همین است که: حالا اینها این جور می گویند! البته این حرفها به نجف هم منعکس می شده در همین اظهارات مرحوم آقاجفی قوچانی در آن کتاب و در مذاکراتی که در نجف در جریان بوده. انسان می بیند که آنها حرفهایی را که از سوی این روشنفکرها و به وسیله عمال حکومت گفته می شد و وعده هایی را که داده می شد، حمل بر صحت می کردند! یعنی آنها این طور می گفتند که: شما دارید عجله می کنید؛ سوءظن دارید، اینها قصد بدی ندارند، اینها هم هدفشان دین است! این مسائل در مکاتبات، نامه های صدراعظم و ... به مرحوم آخوند هم منعکس شده است.

تغافل

انسان این چیزها را می بیند که حساسیت آنها را در مقابل انحراف کم کردند؛ اما حساسیت بعضیها مثل مرحوم آشیخ فضل الله باقی ماند؛ اینها حساس ماندند، اصرار کردند و در متمم، آن مسئله ۵ مجتهد جامع شرایط را گنجانند و مقابله کردند. یک جمع دیگری از همین جبهه، این حساسیت را از دست دادند و دچار خوش باوری و

حسن ظن و شاید هم نوعی تغافل شدند. البته انسان حدس می‌زند که بعضی از ضعفهای شخصیتی و ضعفهای اخلاقی و هوای نفس بی‌تأثیر نبود؛ حالا ولو نه در مثل مرحوم سید عبدالله یا سید محمد، اما در طبقات پایین بلاشک بی‌تأثیر نبوده، که نمونه واضحش امثال شیخ ابراهیم زنجانی است. اینها بالاخره جزو علما بودند، شیخ ابراهیم هم تحصیلکرده نجف بود، هم مرد فاضلی بود، اما تحت تأثیر حرفهای آنها قرار گرفتند و غفلت‌زده شدند و مقداری هم هوای نفسانی در اینها اثر گذاشت و اختلاف از اینجا شروع شد.

احتیاج ما

آنچه من بر آن اصرار دارم، مسئله نگارش تاریخ مشروطه است که از سالها پیش با دوستان متعددی این را در میان گذاشته‌ام و بحث کرده‌ام. ما واقعاً احتیاج داریم به یک تاریخ مستند قوی روشنی از مشروطیت، مشروطیت را باید درست تبیین کنیم، که البته وقتی این تاریخ تدوین و آماده شد، در سطوح مختلف چه در سطوح دانش‌آموزی و دانشگاهی، چه در سطوح تحقیقی پخش و منتشر خواهد شد. حقیقت این است که ما هنوز از مشروطیت یک تاریخ کامل جامعی نداریم؛ این در حالی است که نوشته‌های مربوط به مشروطیت از قبیل همان نوشته ناظم‌الاسلام با بقیه چیزهایی که از آن زمان نوشته شده؛ در اختیار مردم است؛ دارند می‌خوانند و برداشتهایی از قضیه مشروطیت می‌کنند که این برداشتها غالباً هم صحیح نیست. ان شاء الله موفق باشید.

۱۲

هنر امام خمینی (ره)؛ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

من به انقلاب خودمان که نگاه می‌کنم، می‌بینم هنر بزرگ امام این بود که دچار این غفلت نشد؛ اساس کار امام این است؛ یعنی اشتباه نکرد که حرفی را که گفته بود و هدفی را که اتخاذ کرده بود در سایه تمویه و ظاهر سازیهای شعارهای دیگران گم کند و فراموش کند. این اساس کار موفقیت امام بود که مستقیم به طرف هدف پیش رفت؛ صریح و عریان آن را جلوی چشمش قرار داد و به طرف آن حرکت کرد متأسفانه این کار را زعمای روحانی مشروطه نکردند و برایشان غفلت ایجاد شد و لذا اختلاف شد، اختلاف که به وجود آمد، آنها تسلط پیدا کردند وقتی قدرت دست آنها آمد، دیگر کاری نمی‌شد کرد. عین همین قضیه را من در قضایای عراق دیدم در قضایای عراق هم اول علما به طور

جدی وارد شدند. بعد تأویل و توجیهی شروع شد. حالا شاید اینها هم راست بگویند! شاید هدف بدی نداشته باشند! انگلیسها در آنجا بین مردم عراق شعارهایی را پخش کردند: «جننا محررین لا مستعمرین!» ما نیامده‌ایم برای استعمار شما، ما آمده‌ایم شما را از دست عثمانیها آزاد کنیم! همین حرفی که حالا آمریکاییها در این برهه اخیر به عراقیها می‌گفتند؛ ما آمده‌ایم شما را از دست صدام آزاد کنیم، نیامده‌ایم برای اینکه بر شما تسلط پیدا کنیم! آن وقت آنها در آنجا از ۱۹۲۰ تا ۱۹۵۸ کودتای عبدالکریم قاسم ۳۸ سال عراق را آنچنان فشردند که وقتی انسان سال سال این سالهای طولانی را که نگاه می‌کند و می‌خواند گریه‌اش می‌گیرد که چه کردند اینها در عراق! و البته خیلی از این کارها هم به وسیله خود همین عناصر عراقی انجام گرفته؛ از کشتار مردم، از نهب مردم، از غارت کشور، عقب نگه داشتن کشور و ذلت‌هایی که اینها بر ملت عراق تحمیل کردند. در اینجا هم همین جور بوده! در اینجا هم آمدند و شعارهای براقی را مطرح کردند و عده‌ای را غافل کردند، که ما اگر می‌خواهیم از تجربه مشروطیت استفاده کنیم نباید بگذاریم این اشتباه تکرار شود! یعنی بایستی آن هدفی را که انقلاب اسلامی ترسیم کرده، صریح و بدون هیچ‌گونه مجامله در نظر داشته باشیم. البته رعایت اقتضائات زمان غیر از این حرفهاست؛ غیر از این است که ما هدف را فراموش و گم کنیم و به شعارهای دیگران دل ببندیم.



پرو، شہ گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی